



**پیامبر (ص) فرمود: «سرور زنان بهشت چهار تن هستند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد(ص)، خدیجه دختر خویلد و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون».**

**کشف الغمه: جلد ۲ صفحه ۷۷. کافی ج ۸ ص ۲۶۴**

## وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:
”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس( هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی ) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

**(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)**

### نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت ایلیا ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:
این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:
۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه(له دعوت به حاکمیت خدا)

## سردیس

## صراط مستقیم

یا همان، خداوند سبحان و متعال می‌باشد: «خَلَقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (به اخلاق الهی آراسته شوید). بحار الانوار: ج ۵۸ ص ۱۲۹، شرح اسماء الحسنی: ج ۱ ص ۴۱؛ تفسیر رازی: ج ۹ ص ۶۴.

همان انسان کامل یعنی حضرت محمد(ص) است: «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق» (من فقط جهت به کمال رسانیدن مكارم اخلاقی مبعوث شدم). مكارم الاخلاق: ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۱۶ ص ۱۲۶) و «وَإِنَّكَ لَتَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» (و تو بر خَلْقِ عظیم هستی). (قلم: ۴)
همان علی و فاطمه (ع) است: «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن». (امالی صدوق: ص ۴۲۵؛ مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۱۲۶).

همان حسن و حسین (ع) است: «حسین از من است و من از حسین». (کامل الزیارات: ص ۱۱۶؛ شرح الاخبار: ج ۳ ص ۸۸).

و همان عبادت سجاد (ع)، علم باقر(ع)، صدق صادق(ع)، صبر موسی(ع)، خوشنودی رضاع)، جود و بخشش جواد(ع)، هدایت هادی(ع)، تقوی و پاکیزگی و زکات عسکری(ع) است.

و همان مهدی(ع) است و همان مهدی(ع) است و همان مهدی(ع) است. کلمه‌ای که آن را نوشته شده بر پهنه‌ی آسمان، و در زمین بر سنگ سخت، و بر آب و بر برگ درختان، می‌بینم. (آیا در این سخن نمی‌اندیشند؟! یا برای آن‌ها چیزی نازل شده است که برای نیاکان‌شان نازل نشده بود؟! \* یا آنکه فرستاده‌شان را نشناخته‌اند که انکارش می‌کنند؟! \* یا می‌گویند دیوانه است؟! نه، پیامبرشان به حق بر آن‌ها مبعوث شد، ولی بیشترین‌شان از حق کراهت دارند \* اگر حق از پی‌هوس‌هایشان می‌رفت، آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌ها است تباه می‌شد، ولی ما اندرزشان فرستادیم و آن‌ها از اندرزشان رویگردان شدند \* یا تو از آنها مزدی می‌طلبی؟ مزد پروردگارت بهتر است، که او بهترین روزی دهندگان است \* هر آینه تو آن‌ها را به راه راست می‌خوانی \* و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند). (مؤمنون: ۶۸ تا ۷۴)

بارالها! تویی شایسته‌ی ستایش؛ چرا که تو پروردگار کریم رحمان رحیم در همه‌ی عالم‌ها هستی. ما اعتراف می‌کنیم که پادشاهی از آن تو است، و روزی خواهد آمد که در عمل پادشاهی از آن تو خواهد بود؛ چه این روز، روز قیامت صغری و ظهور امام مهدی(ع) باشد و چه روز قیامت کبری؛ آن هنگام که اولیای تو بر اعراف خواهند بود و بین بندگان تو حکم می‌رانند و به اذن تو، گروهی را به بهشت و گروهی را به جهنم وارد می‌کنند.



**سید احمدالحسن (ع)**  
«جواب های روشنگرانه، ج ۲»

ما هرگز نشنیده‌ایم که عُمر با شجاعان جنگیده باشد و دلاورانی از کفار قریب و ساپیرین را به قتل رسانده باشد، ولی شنیده‌ایم و یتّین داریم که عمر، فاطمه (س) دختر محمد (ص) و همچنین چنینش محسن (ع) را به قتل رسانیده است.

# فاطمه أم أبیها؟

خداوند می‌فرماید:﴿وَإِنَّكَ لَتَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾(ای محمد همانا تواخلاق عظیم و برجسته ای داری) (قلم: ۴)
اخلاق محمد (ص) اخلاق الهی گشت و الا هیچ خلقی مستحق این که عظیم نامیده شود نیست مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خدای تبارک و تعالی باشد، و این چنین است که حضرت محمد (ص) شهر علم است اما دروازه این شهر علی (ع) و کسی که خون و گوشت او با علی (ع) عجین شده فاطمه (س) است و بدین ترتیب علی (ع) تجلی الرحمن و فاطمه (س) تجلی الرحیم است و آن‌ها باهم متحدند چون اتحاد الرحمن الرحیم و از هم جدایند چون جدا بودن الرحمن الرحیم ...

الرحیم یا فاطمه (س) برای او جهت اختصاصی است با آخرت (از رسول خدا (ص)در حدیثی آمده است و خداوند عزوجل به ملائکه می‌فرماید: ای ملائکه من نگاه کنید به کنیزم فاطمه سیده کنیزانم در بین دستانم ایستاده است و از ترس من فرصت‌های خود را می‌شمارد. و با قلب خود به عبادت من آمده است شما را شاهد می‌گیرم که شیعه او را از جهنم مصون می‌دارم ...). کتاب الامالی از شیخ صدوق: ص۱۷۵.
ده‌ها روایت دیگر که این امر را تأیید می‌نماید)، پس او کسی است که شیعیان خود را انتخاب می‌کند یعنی اهل حق و توحید و اخلاص به خداوند منزّه در روز قیامت و آن‌ها امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و همه‌ی ائمه (ع) و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) و انبیاء و اوصیاء و هر آنکه از آن‌ها پایین‌تر است (از حیث درجه و ایمان) از مخلصان؛ بنابراین رسول خدا(ص) در مورد او فرموده: (فاطمه أم أبیها) (بحارالانوار:ج۳۴ص۱۹) و مادر (أم) اصلی است که به آن رجوع می‌شود، و بنا بر این امام حسن عسکری(ع) در مورد ایشان می‌فرماید: (ما حجت خدا بر خلق هستیم و فاطمه(س)



**معرفت ذات یا الله تنها از طریق درب یا از رحمن رحیم حاصل می‌شود و برای کسب این معرفت، تمام عوالم با این نام‌های سه‌گانه گشوده شده است: ﴿الله الرحمن الرحیم﴾. لذا ما می‌بینیم که کتاب خدای سبحان و تعالی که برای خواندن نگارش شده است ﴿قرآن﴾ و کتاب جهان هستی ﴿کون﴾. ﴿خلائق﴾، با ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ آغاز شده‌اند. قرآن با بسم الله الرحمن الرحیم افتتاح شده و خلائق ﴿کون و هستی﴾ با خلقت محمد و علی و فاطمه آغاز گشته است.**



## اسم‌های سه‌گانه (الله، رحمان و رحیم) ارکان اسم اعظم

هر مرتبه‌ی پایین‌تر، تجلی و ظهوری است از مرتبه‌ی بالاتر اسم‌های نیکوتر خداوند؛ اسم الله یا ذات الهی، تجلی و ظهوری است از حقیقت یا کُنه یا اسم اعظم یا «هو». محمد (ص) تجلی و ظهوری برای ذات الهی در خلق یا اسم الله در خلق می‌باشد. «الرحمن الرحیم» اسم‌های واحدی هستند که اشاره به رحمت خداوند دارند و از هم جدا نمی‌شوند؛ آری بین این دو تمایزی در وسعت و شدت رحمت وجود دارد؛ این دو درب ذات الهی یا اسم الله هستند، و علی و فاطمه (ع) تجلی و ظهور این اسم‌ها در خلق و درب شهر علم یا حضرت محمد (ص) می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است) (اسراء: ۱۱۰) و رحیم در رحمان پیچیده شده است. این اسم‌های سه‌گانه (الله، رحمان و رحیم) ارکان اسم اعظم هستند؛ از همین رو با رحلت کردن علی (ع) از این دنیا به جوار پروردگارش، جبرائیل (ع) ندا سر داد: «ارکان هدایت ویران شد»؛ یعنی با بازگشت سومین آنها یعنی علی (ع) ارکان هدایت در این جهان ویران شد؛ پس از اینکه حضرت محمد (ص) و فاطمه (س) از او پیشی جسته بودند.

به جهت اهمیت این سه اسم، و حتی به جهت بر پا شدن خلق و آسمان‌ها و زمین به برکت این سه اسم، سوره‌ی فاتحه و حتی قرآن یا کتاب نوشته شده، با این اسم‌ها آغاز شد، همان طور که خداوند کتاب تکوینی را با اینها گشایش نمود. اولین چیزی که خداوند سبحان خلق نمود نور محمد و علی و فاطمه (علیهم السلام) بود؛ همان طور که در روایات آمده است (به بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۴ و قبل از آن، و ج ۲۵ ص ۲۲ و ج ۵۴ ص ۱۷۰ و سایر منابع مراجعه کنید) و همان طور که گفته شد اینها (ع) به ترتیب نور الله، رحمان و رحیم هستند؛ و خداوند عالم‌ترین و حکم‌کننده‌ترین است و ما از علم جز اندکی بهره نبرده‌ایم.

## «محمد، علی و فاطمه» اسم اعظم الهی

بسمله سوره‌ی فاتحه، اصل و ریشه است و بسمله در سایر سوره‌های قرآن، صورتی برای جزئی از این اصل می‌باشند (که نمایانگر آن جزء هستند)؛ همه‌ی قرآن در سوره‌ی فاتحه و سوره‌ی فاتحه در بسمله آن است و هر بسمله قرآن، در بسمله سوره‌ی فاتحه (مستتر) می‌باشد. بسمله در سوره‌ی فاتحه، آیه‌ای از آیه‌های آن است در حالی که بسمله در سایر سوره‌ها، جزئی از سوره هستند ولی آیه‌ای (مستقل) از آیات آن سوره نمی‌باشند. نام‌های سه‌گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحیم» در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی ارکان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ نام‌های سه‌گانه همان مدینه‌ی کلمات الهی هستند یعنی الله که درب ظاهر (بیرون) دارد یعنی الرحمن الرحیم. این نام‌های سه‌گانه در خُلق، حضرت محمد(ص) و امام علی(ع) و فاطمه‌ی زهرا (ع) می‌باشند یعنی مدینه‌ی العلم (شهر دانش)، محمد(ص) و درب ظاهر و باطن آن علی و فاطمه (ع) می‌باشند. این نام‌های سه‌گانه ارکان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحیم) می‌باشند: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» (بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکو است) و این نام‌های سه‌گانه یعنی «محمد، علی و فاطمه» خود اسم اعظم هستند؛ پس محمد از خدا است و او کتاب خدا بلکه او تجلی خداوند در خُلق است، و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آنها الرحمن الرحیم می‌باشند: «و وَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُم لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (و از رحمت خویش به آن‌ها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها زبان نیکوی بلندمرتبه قرار دادیم)(مریم:۵۰).

بسمله سوره‌ی فاتحه، حقیقت است و بسمله در سایر سوره‌ها نمایی غیرکامل (جزئی) از این حقیقت است و هر یک جهتی از جهات آن را منعکس می‌کنند. گویا بسمله سوره‌ی فاتحه در مرکزی قرار می‌گیرد که مجموعه‌ای از آینه‌ها را احاطه می‌کند و هر کدام از این آینه‌ها نمایی از جهت معینی از آن را که از دیگری متفاوت است، منعکس می‌کند و در عین حال همه‌ی سوره‌ها در حقیقتی واحد مشترک می‌شوند؛ همان‌طور که همه‌ی آن‌ها با حقیقت مشترک می‌شوند چرا که هر کدام، جهتی معین از آن نور اصلی را منعکس می‌کنند.

پس اگر قرآن را با عقل خود تجسم نمایی، بسمله سوره‌ی فاتحه را همانند نقطه‌ای می‌یابی که همه‌ی قرآن گرد آن می‌چرخد؛ حتی تورات و انجیل و هرآنچه را که همه‌ی پیامبران و فرستادگان(ع) با خود آوردند. پس بسمله سوره‌ی فاتحه، رسالت، ولایت، سرآغاز و نهایت است.

تورات و انجیل که بر موسی و عیسی (ع) فرستاده شدند، چیزی به غیر از قرآن نیستند. بلکه آن‌ها نیز تجلی و ظهور قرآن در این عالم جسمانی هستند. تفاوت بین آنها، مقام قابل و پذیرنده‌ای است که قرآن را در این عالم آشکار کرده است؛ یعنی محمد و عیسی و موسی (ع). از این رو که شأن محمد (ص) از جهت اخلاص بزرگ‌تر است و از جهت مقام بالاتر است، آنچه آشکار نموده است، از جهت شأن و مرتبه بزرگ‌تر و بالاتر و تمام و کامل‌تر از چیزی است که موسی یا عیسی آشکار کرده‌اند. به همین خاطر تورات و انجیل عبارت از اجزای قرآن است و قرآن بر آن‌ها و محتوایشان حاکم است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا يَبْدِي مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَنكُم شُرْعَةً وَ مَنهَاجًا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِی مَا آتَاكُم فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِیه تَخْتَلِفُونَ».

(و ما این کتاب را به حق به سوی تو فرو فرستادیم. در حالی که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنها است. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده است، حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده است، پیروی مکن. برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد؛ ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت [همه‌ی] شما به سوی خدا است. آنگاه درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد.) (قرآن کریم، سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۸)

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید که در مقابل شما باغی است که در آن درختان متنوع میوه‌دار است و شما تعدادی ابزار تصویربرداری در اختیار دارید و می‌خواهید حقیقت این باغ را نمایش دهید.

یکی از این ابزارها در فاصله‌ی دوری قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که تصویر آن، باغ و درختان را آشکار می‌کند. ولی نمی‌توان نوع درختان و میوه‌های آن را تشخیص داد.

ابزار دوم نزدیک‌تر است و دقت آن نیز بیشتر است و تصویر آن باغ و درختان را آشکار می‌کند و می‌توان برخی از انواع درختان و برخی میوه‌ها را در تصویر آن تشخیص داد؛ مخصوصاً میوه‌های بزرگ و مشخص.

ابزار سوم در دل باغ قرار گرفته است و از همگی دقیق‌تر است؛ به طوری که تصویر آن درختان و میوه‌های آن را به روشنی آشکار می‌کند و مشخص نمون هر درخت یا میوه‌ای در تصویر امکان پذیر است. حتی وضعیت میوه و رسیده بودن آن را می‌توان تشخیص داد.

### عالم عقل ؟!

عالم سوم است، از عالم ملکوت بالاتر است و عالمی کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد؛ آن گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد.

غایت انسان رسیدن به این عالم است و غرض از این رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان و متعال می‌باشد و همان‌طور که گفته شد این شناخت، معرفت و شناخت کُنه و حقیقت او سبحان و متعال نیست و همچنین شناخت ذات یا اسما و صفات او که عین ذاتش می‌باشند هم نمی‌باشد بلکه معرفت و شناخت سایه‌های اسم‌های نیکوی او است که همان حجت‌های الهی(ع) می‌باشند و تأکید می‌کنیم که آن‌ها سایه‌های اسم‌های نیکوی خداوند هستند نه خود اسم‌های نیکوی او که عین ذات او می‌باشند.

اما آنچه از بعضی روایات آمده است که آنها را «اسماء الحسنی» (نام‌های نیکو) نام نهاده است به این دلیل است که صورت، حکایت‌کننده‌ی اصل می‌باشد؛ هنگامی که عکس کسی را می‌بینی این فلانی است در حالی که شما خود این شخص ندیده‌ای و آنچه دیده‌ای عکس او می‌باشد.

و چه بسا خداوند از خلُقش کسانی را که درب رحمت را به رویشان گشود، برگزید و حجاب را از پیش روی آنان برداشت و آنان به رسول کریم (ص) که حکایت‌کننده‌ی ذات یا شهر کمالات است، نظر افکندند؛ شهری که بائش علی و فاطمه (ع) است؛ به عبارت دیگر اینان به سایه‌ی الله، رحمن و رحیم و وجه او سبحان و متعال در ممکنات (ممکنات: موجودات فانی که وجودشان از خودشان و در دست خودشان نیست (مترجم))، نظر کردند.

انسان در همه‌ی این عوالم، حمد و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را می‌کند و او را تسبیح می‌گوید؛ چرا که او کریمی است که بدون هیچ چشم‌داشتی، عطا می‌کند. او در این عالم جسمانی پروردگار است. از مثنیٰ خاک، گیاه رویناید، سپس منی و تخمک زنده، سپس جنین، سپس کودک، سپس جسمِ کودک رشد می‌کند و به تدریج به تکامل می‌رسد.

انسان در همه‌ی این مسیرها فقیر و محتاج پروردگار غنی است؛ کسی که برایش زیست‌گاه مناسب و غذای کافی جهت رشد و تکاملش را فراهم کند و آسیب‌های ناشی از اضداد و تضادها را از او دفع نماید.

شاید گفته شود: فایده‌ی این تکامل در عالم ماده چیست؟ در حالی که نتیجه و سرانجام جسم انسان که نهایت کمالش در این عالم جسمانی تبدیل شدن به مثنیٰ خاک است، و حال آنکه خاک جماد و پست‌ترین موجودات جسمانی می‌باشد!

در پاسخ می‌گوییم: اگر جسم انسان به شکل درست و حقیقی تکامل پیدا کند و بر حلال بنا شود و با عمل صالح خالص برای خداوند پاکیزه شده باشد به مثنیٰ خاک تبدیل نمی‌شود همان‌طور که در روایات آمده است، به صورت جسم انسان باقی می‌ماند: «جسم‌های انبیاء، اوصیا و شهدا و کسی که چهل هفته بر غسل جمعه مداومت داشته باشد» رجوع کنید به تفسیر قرطبی: ج ۱۷ ص ۴؛ منهج رشاد لمن اراد سداد: ص ۵۶۵) از زمین نمی‌بلعد. مردم این واقعیت را در موارد متعدد لمس کرده‌اند؛ هنگامی که قبور بعضی از شهدا را نبش می‌کنند و می‌بینند که جسم آن‌ها هیچ تغییری نکرده است، همان‌طور که روایت شده است که جسد حر بن یزید رباعی نبش شد و دیده شد که با گذشت صدها سال از شهادتش به همراه حسین بن علی (ع)، جسدش هیچ تغییری نکرده است.

این مثال وضعیت محمد (ص) را به دلیل بالا بودن مقامش نشان می‌دهد. به این دلیل که قرآن الهی در دل او جای دارد و او در دل قرآن الهی است. ایشان بزرگ‌ترین حقیقتی را آشکار کرده است که امکان دارد از قرآن در این عالم جسمانی آشکار شود. اما عیسی و موسی (ع) از قرآن الهی، به اندازه‌ی آنچه وضعیت‌شان، از نظر نزدیکی و دوری از قران الهی، اجازه داده است، آشکار نمودند. مسأله در مورد ابراهیم و نوح و سایر پیامبران(ع) نیز این چنین است.

قرآنی که پیش از قرآن فرستاده شد، نیز قرآن است. ولی جلوه‌ای از قرآنی است که بر محمد(ص) فرستاده شده است. تورات و انجیل نیز قرآن هستند. ولی قرآنی که بر محمد(ص) فرستاده شد، شامل‌تر و کامل‌تر و بزرگ‌تر و مسلط‌تر از آن‌ها است. به همین خاطر افرادی که تورات یا انجیل را می‌شناختند یا بخشی از آنچه را که در آن است، می‌دانستند، به محض شنیدن قرآن، می‌فهمیدند که همان تورات و انجیل است. ولی از آن دو بزرگ‌تر است و منبع آن یا منبع آن دو، یکی است. خداوند متعال فرمود:

«قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا \* وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا \* وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا».

(بگو [چه] به آن ایمان بیاورید یا نبیاورید، بی‌گمان کسانی که پیش از [نزول] آن دانش یافته‌اند چون [این کتاب] بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند. و می‌گویند: منزه است پروردگار ما که وعده‌ی پروردگار ما قطعاً انجام‌شدنی است. و بر روی زمین می‌افتند و می‌گریند و بر فروتنی آنها می‌افزاید.) (سوره‌ی اسراء، آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹)

جلوه‌ای از قرآن (تورات) بر موسی فرستاده شد و جلوه‌ای از آن (انجیل) بر عیسی فرستاده شد و همه‌ی قرآن یعنی به شکل تمام‌تر و کامل‌تر بر محمد فرستاده شد؛ به این خاطر که قابل و پذیرنده بزرگ‌تر و تواناتر است. یعنی ما می‌توانیم بگوییم که فرستادن قرآن تمام‌تر و کامل‌تر بر غیر از محمد(ص) امری غیر ممکن است؛ دقیقاً مانند ریختن یک متر مکتب از آب، در ظرفی که گنجایش آن یک لیتر است. به همین خاطر فرستادن قرآن فقط در ظرف آماده و قادر به پذیرایی از آن ممکن بوده است.



بنابراین از بین رفتن جسم بیشتر مردم و بازگشت آن به مثنیٰ خاک از آن رو است که جسم را بر لبه‌ی پرتگاهی پرورش داده‌اند و با عمل صالح آن را تزکیه و پاکیزه نکرده‌اند .

اما در عالم ملکوت، انسان محتاج پروردگاری است که کمالات اخلاقی را به او افزاضه نماید؛ کمالاتی که او را به عالم عقل ارتقا دهد. او به پروردگاری محتاج است که هواهای نفسانی باطل و وسوسه‌های شیاطین انس و جن را که جلوی سیر او در طریق خداوند سبحان و متعال را می‌گیرند، از او دور نماید. اما گروه کوچکی که به عالم عقل می‌رسند، آن‌ها هم به پروردگاری نیاز دارند که به ایشان افزاضه نماید و هر کس را بر حسب درجه‌اش، تکامل بخشد: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴) (بگو: ای پروردگارمن، بر علم من بیفزای)؛ همان‌طور که گام‌هایشان را در این عالم، ثابت می‌دارد. این چنین است که تمامی موجودات در همه‌ی عوالم به پروردگار سبحان احتیاج دارند و به فضل او امیدوارند، و چشم‌انتظار عطا و بخشش پرورش‌دهنده‌شان هستند تا کامل‌شان کند و بقایشان بخشد.



## احمد! ... ای مَجْمَع پاک دو دریا

# «علی و فاطمه» (علیهم السلام)

بیایبد با صبر و شکیبایی با چشمهی آب روان و زلال، قائم آل محمد(ع) و محل تلاقی دو دریای علی و فاطمه (ع) همراه شویم تا معنی علوم ملکوتی و اسرار نهان آل محمد (ع) آشنا گردیم.
«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ... قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَابِقُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ... وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

(گفت: تو را صبر یا شکیبایی در همراهی با من نیست ... گفت: نگفتم که تو را صبر در همراهی با من نیست؟ ... گفت: آیا به تو نگفتم که تو را صبر در همراهی با من نیست؟ ... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحمل صبرشان را نداشتی، آگاه میکنم ... و من این کار را به میل خود نکردم، این است راز آنچه که تو صبر بر آن را نداشتی.) (کهف: ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۷۸ و ۸۲)

موسی (ع) هیچ سخنی با عبد صالح نگفته مگر این که او را به خاطر کمی صبر نکوهش کرده است در حالی که همان طور که میدانی، پیامبر(ص) نسبت صبر به ایمان را به نسبت سر به بدن همانند کرده است(کافی: جلد ۲ صفحه ۸۷ حدیث ۲). خدای متعال نیز میفرماید: «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (برخوردار نشوند از این، مگر کسانی که شکیبا باشند، و کسانی که از ایمان بهرهای بزرگ داشته باشند.) (فصلت: ۳۵)

آیا ملاحظه میکنی که عبد صالح، حضرت موسی(ع) را که پیامبر و فرستادهای از جمله پیامبران اولوالعزم است، به چه چیزی توصیف کرده است؟ او را این گونه وصف کرده که نمیتواند با وی صبر پیشه سازد. حال اگر شما بین این دو نفر بودی، از کدام یک پیروی میکردی؟ حضرت موسی(ع) یا عبد صالح؟! وقتی این دو به هم رسیدند، کدام یک محتاج دیگری بود؟ کدام یک مرشد و هادی دیگری بود؟ کدام یک به دیگری علم آموخت؟

موسی(ع) دلیل پیروی از عبد صالح را که همان کسب علم و معرفت بود، بیان نمود: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنَ مِمَّا عَلَّمْتُ رَبُّدَا» (موسی به او گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموختهاند به من بیاموزی؟). یعنی موسی(ع) محتاج او بود، و این به وضوح تفاوت و تمایز معصومین را به شما نشان میدهد.) (کهف: ۶۶)

برخی از کسانی که به حقیقت آگاهی ندارند و در حوزهای که نسبت به آن بیاطلاعاند ورود میکنند، مطلبی را مطرح نموده و به نگارش در آوردهاند که شاید به عنوان اشکال اینجا باقی بماند. این عده میگویند که عبد صالح از موسی(ع) داناتر نبوده اما وی به علم باطنی، تخصصص یافته و موسی(ع) نیز از علم شریعت مطلع بوده است. اینها بر این قولاند که موسی(ع) بر عبد صالح(ع) حجت است. شاید این عقیده و نظر همهی آنها باشد زیرا از آنجا که این عده گمان نمیکنند عبد صالح برتر از موسی است لذا به خطا افتاده و به بیراهه رفتهاند.

حقیقت آن است که قرآن قاطعانه به نفع عبد صالح نظر میدهد. این تصریح آشکار قرآن است که به چیرگی و حجت بودن عبد صالح(ع) بر موسی(ع) حکایت دارد: «سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» (اگر خدا بخواهد مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم). ملاحظه میکنی: در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم.) (کهف: ۶۹)

و همچنین: «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» (که از جانب من معذور باشی). آیا عذرخواهی موسی و کیفیت آن را ملاحظه میکنی؟ در اینجا موسی(ع) به روشنی بیان میدارد که او آموزنده و طالب علم است، و البته شکست خورده و ناکام! (کهف: ۷۶).

همچنین بنگر که عبد صالح چگونه موسی(ع) را مخاطب خود قرار میدهد: «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُخَذْتُ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (گفت: اگر از پی من میآیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود تو را از آن گاه کنم.) (کهف: ۷۰)

فراموش نکن که آنها حجتهای خداوند سبحان هستند و موسی(ع) جزو پیامبران اولوالعزم که تعداد آنها فقط پنج نفر است محسوب میشود. عبد صالح آن گونه با وی سخن میگوید که گویی با کودکی که میخواهد به وی آموزش دهد در حال گفتگو است: «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُخَذْتُ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (گفت: اگر از پی من میآیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود، تو را از آن گاه کنم). نمیدانم آیا شما قبلا این آیه را این گونه میخواندهاید؟ آیا بیشتر چنین چیزی را ملاحظه کرده بودی؟....

«اکنون آن را این گونه بخوان که در آن چیزهای زیادی خواهی یافت. فقط به اختصار علت دیدار و ملاقات موسی(ع) را برای شما بیان میدارم:

موسی(ع) تصور میکرد که حقیقت را دریافته و با منیت(نفس) خود مبارزه کرده است؛ خصوصاً این که وی کسی بود که خویشان را از یک سگ گر هم برتر نمیدانست (این فهد حلی نقل نموده: «خداوند سبحان به حضرت موسی(ع) وحی کرد که هنگامی برای مناجات نزد من میآیی، فردی را به همراهت بیاور که تو از او بهتر باشی. موسی(ع) هر کس را که میدید، جرات نمیکرد بگوید من از او بهترم لذا دست از مردم برداشت و در میان انواع حیوانات، شروع به جست و جو کرد تا این که به سگ گری برخورد کرد. گفت این را با خود میبرم، در گردنش ریسمانی انداخت و او را با خود کشید. در میان راه ریسمان را گشود و سگ را رها کرد. وقتی به مناجات پروردگار سبحان رسید، به او فرمود: ای موسی کجاست آنچه که به تو امر کردم؟ گفت پروردگار! آن را نیافتم. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم قسم اگر حتی یک نفر را می آوردی، نام تو را از دیوان نبوت پاک میکردم». (عدة الداعی: صفحه ۲۰۴). همچنین میدانی که موسی(ع) درخواست کرده بود که او قائم آل محمد باشد. به گمانم روایات آن را خوانده باشی(این حدیث از آن جمله است: سالم الاشل گفته از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران(ع) در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد(ع) را در مکتد و قدرت و فضیلت مشاهده نمود و از خدا درخواست نمود: خداوند! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرست و دوباره مانند همان مطلب قبلی را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». (کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: صفحه ۲۴۶ تا ۲۴۷). دیدارش (با آن عالم) به این دو دلیل بوده است.

اگر آغاز ماجرای سفر موسی(ع) را بخوانی میبینی که وی به دنبال مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) بوده است. وی حال خود را چنین توصیف میکند که اگر روزگاری دراز را صرف یافتن مجمع البحرین کند (امضی حقبا)، چیزی جلودارش نیست! آیا اشتیاق و اهتمام موسی(ع) برای رسیدن به مجمع البحرین را میبینی؟ وی صرف نمون روزگارهای طولانی برای رسیدن به مجمع البحرین را طبیعی و عادی به شمار میآورد.

بسیار خوب، حال تو را به خدا، آیا ممکن است کسی محل برخورد دو نهر را گم کند؟! در حالی که نتیجهی حاصل شده، گم کردن آن بود! آیا این طور نیست؟ آیا معقول است که وی به دنبال محل تلاقی دو نهر باشد ولی از آن عبور کند و بعد آنجا را گم کند و از دست بدهد؟ آیا هیچ به این قضیه دقت کردهای؟

به سراغ سورهی الرحمن برو و دو دریایی که آنجا به هم میرسند را نظاره کن (البحرین الذی یلتقیان): محل تلاقیشان آنجا است؛ ببین که چه خواهی یافت. روایات فراوانی از سنّی و شیعه نقل شده که منظور از دو دریا، علی و فاطمه (ع) است و حاصل اجتماعشان نیز حسن و حسین (ع) و حجتهای بعد از آنها هستند(به کتاب سفر موسی(ع) به مجمع البحرین، نوشته سید احمد الحسن(ع) مراجعه نمایید). بنابراین مجمع البحرین، یک انسان است و نه یک مکان؛ به همین دلیل است که موسی(ع) آن را گم کرد و از دست داد.

این نکتهی اول، یعنی موسی(ع) او را گم کرد. آیا هیچ دقت کردهای که موسی(ع) با وجود اهتمام شدیدی که دارد، از نزدیک آن گذشت و حتی کنارش نشست ولی او را نشناخت و ندانست کیست؟ موسی(ع) یکی از پیامبران اولوالعزم است، ولی با این وصف، هدف و مقصودش را گم کرد؛ همان هدفی که سپری کردن روزگارانی دراز برای یافتن آن را کم میشمارد. آیا به چنین چیزی دقت کرده بودی؟

این بسیار مهم است. امروزه آنها به چنین نکتهای توجه ندارند. شاید آنها نیز ندانسته هدف را گم کنند. سبحان الله، آیا آنها از موسی(ع) برتر میباشند؟.

قائم حاصل اجتماع علی و فاطمه(ع) است، حاصلی که خلق، برای آن به وجود آمده که همان شناخت «۲۷» حرف دربارهی توحید و معرفت است؛ همان مجمع البحرین».

سپس عبد صالح(ع) به تبیین گوشهای از وقایع سفر موسی(ع) به سوی او (مجمع البحرین) پرداخت و فرمود: «موسی(ع) متعهد شد که صبر پیشه کند ولی خود را چنان یافت که از شکستی به شکست دیگر رهسپار است: «قَالَ لَا تُوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» (گفت: اگر فراموش کردم مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر). این بار اول! (کهف: ۷۲). بین موسی(ع) بار دوم چگونه شکست خورد: «قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» (گفت: اگر از این، پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مکن، که از جانب من معذور میباشی.) (کیف: ۷۶).

در دفعهی سوم شاید (اگر دقت کنی) ملاحظه مینمایی که موسی(ع) سکوت را برگزید؛ یا این سکوت بود که موسی(ع) را برگزید! موسی(ع) فقط میشنید و پس از آن دیگر سخنی بر زبان نراند.

موسی(ع) علم را فراگرفت و هدف از آمدنش محقق گشت.

عبد صالح(ع) با این کارهای ساده، همه چیز را به موسی(ع) فهماند؛ به او گفت: مبارزه با منیت مراتب و درجاتی نامتناهی دارد،همانگونه که نعمتهای خدا به شماره نمیآید (قابل اندازهگیری نیست)، و مقاماتی که انسان میتواند به آنها دست یابد نیز قابل اندازهگیری نیست (لا تحصی).

عبد صالح، موسی(ع) را در مراتب توحید گام به گام به جلو رهنمون ساخت؛ درجهی اول «أَنَا» (من)، درجهی دوم «نحن» (ما) و درجهی سوم «هو» (او) بود. اگر چه همهی اینها به امر خدا بود ولی این درجات به ترتیب به مراتب کفر (من و نه او)، شرک (من و او) و توحید (فقط او) نیز اشاره دارد. «... أَمَا الشَّيْئَةُ فَكَأَنْتَ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ ... وَأَمَّا الْعَلَامُ فَكَأَن أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرْهَقَهُمَا طُفْيَانًا وَكَفَرْنَا» ... وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَأَن لِعَامِلِينَ يَتِيمِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَأَن تَخْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَأَن أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ ... وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ....»

(... اما آن کشتی از آن یتوایانی بود که در دریا کار میکردند، (من) خواستم .... اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند(ما) ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد» (ما) خواستیم .... اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود که در زیرش برای آن پسران، گنجی بود. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو(فقط او) میخواست .... و من این کار را به میل خود نکردم (....). (کهف: ۷۹ و ۸۰)

سوال «لن» به معنای «هرگز» است و عبد صالح آن را خطاب به موسی(ع) گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (تو را هرگز شکیبایی همراهی با من نیست). اکنون اگر باب به سوی خدا تا بینهایت باز باشد و کسی غیر از موسی(ع) بخواهد جزو اهل بیت عبد صالح گردد، یعنی جزو خود اهل بیت شود، چگونه امکان رسیدن به آن را دارد در حالی که موسی(ع) نتوانست صبر پیشه کند چه برسد به دیگران؟

فرمود: «یعنی منظورت این است که آیا کسی به غیر از موسی(ع) وجود دارد که بتواند صبر پیشه کند؟ آیا شما میدانی صبر بر چه چیزی بود؟ اگر چه دقیقاً مشخص نکردم ولی قبلا برای شما توضیح دادم، که صبر درباری چه چیزی بود. آیا ممکن است به من بگویی که صبر بر چه بوده است؟».

گفتم: نمیدانم. چیزی به ذهنم میرسد که از گفتن آن شرم میکنم.

فرمود: «آن را بگو».

گفتم: همان چیزی که یونس در ابتدای کار آن را تاب نیاورد سو الله اعلم- عذر میخواهم.

فرمود: «نگاه کن، موسی(ع) به این دلیل برای دیدار با عبد صالح راهی شد که گمان میکرد با نفس خود مبارزه کرده و منیت دروش را کشته است. اکنون امتحان در این بود؛ یعنی عبد صالح(ع) به موسی(ع) گفت که تو با من همراه خواهی شد و با این که میدانی من حجت بر تو هستم و خدا تو را به اطاعت از من دستور داده است، ولی آن گونه که خدا به تو فرمان داده است، نخواهی بود و آن گونه که تعهد دادهای، عمل نخواهی کرد؛ بلکه منیت از ژرفای درونت بروز خواهد یافت؛ هر چند من بر تو حجتم و تو، خود به صبر متعهد شدهای، باز بر من اعتراض روا خواهی داشت. یعنی عبد صالح(ع) به موسی(ع) میگفت: اینک تو را میآزمایم و منیت درونت را ظاهر میسازم، ولی وی، این عبارت را به صورت «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بیان داشت. آیا اکنون متوجه شدی؟». گفتم: آری.

سپس فرمود: «حال به سوآلت پاسخ میدهم: بدان که مبارزه با نفس، دارای مراتبی است. کسی که در یک درجه با نفس خودش نبرد کرده باشد، اگر در مرحلهی بالاتر، از سوی کسی که برتر از او است مورد آزمون قرار گیرد، قطعاً شکست میخورد. کسی که در ارتفاع هزار متری پرواز کند، اگر فردی که در ارتفاع صد متری به پرواز در آمده را امتحان کند، این فرد شکست میخورد. همچنین کسی که در ارتفاع دویست متری پرواز کرده نیز در آزمون با او شکست میخورد و به همین ترتیب تمام کسانی که در مرتبهی پایینتر از او هستند، اگر درصدد امتحان و ابتلای آنها بریایند، همگی از او شکست خواهند خورد. این همان پاسخ است».

گفتم: در خصوص معنای «منا» (از ما) که رسول خدا(ص) به سلمان فرمود، سلمان تا چه حد منیت را لگدکوب کرده بود؟ یا آیا موسی(ع) پس از امتحان، به دلیل فروگرفتن بیشتر منیت، به عبد صالح(ع) نزدیکتر شد؟

فرمود: «مقام و وضعیت موسی(ع) به وی شناسانده شد تا مبادا هلاک گردد. سلمان(ع) نیز هر چه قدر که با منیت خود مبارزه کرده باشد، به آن معنا نیست که وی جزو آنها (اهل بیت) شده است». اهل بیت «بقای خویش در برابر خدای سبحان را گناه و تقصیر به شمار میآورند. کلمات نارسا هستند و از تعبیر بیشتر پوزش میخواهم. ولی فقط این را میگویم که آنها وقتی در پیشگاه پروردگارشان میایستند، از درد و اندوه، اشک میریزند که چرا در مقابل خداوند سبحان، موجودیت و حضور دارند».

وقتی فاطمهی زهرا علیها السلام حق وصی پیامبر، حضرت علی علیه السلام را پایمال شده میبیند، آنها را مورد خطاب قرار میدهد و میفرماید: به جان خودم سوگند که فتنهی آنان باردار شد؛ در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر گشنده کردند. در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیانگذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مزده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنهای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را وامیگذارد، آنگاه هستی شما را به یغما میبرد. واحسرتا بر شما! به کجا هدایت میشوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما میتوانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!

معنای اخبار شیخ صدوق: ص ۳۵۵

و امروز، آنها خودشان به عاقبت آنچه بنیان نهادند نزدیک شدهاند و قدح بزرگ خونهای پایمالشده را دوشیدند.

آیا این وضعیتی که شما امروز در آن گرفتار شدید، عذابی از جانب خداوند نیست؟!

گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند. سپس محضر مبارک نبی اکرم(ص) مشرف شدند، فوج فوج جلو آمدند و به آن سرور سلام نمودند. بعد عرضه داشتند: ای محمد، برادرت پطور است؟ حضرت فرمود: بر خیر است. فرشتگان گفتند: اگر او را درک کردی، سلام ما را به او برسان. پیامبر (ص) فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند عزوجل پیمان تو و پیمان او را از ما گرفته است و ما بر تو و او صلوات می‌فرستیم.... سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوم عروج داد. زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده، به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح، چقدر این نور شیه به نور پروردگار ما است. جبرئیل (ع) گفت: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله.... تا انتهای حدیث» (علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۱۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۲۵۴ ؛ کافی: ج ۳ ص ۴۸۲). برگرفته از کتاب تفسیر گزیده‌ای از سوره فاتحه..



سروری دارم؛ آنگاه چهل را از دریای تلخ و شور به صورتی تاریک و ظلمانی آفرید و فرمود پشت کن چهل پشت کرد سپس فرمود اقبال کن اما چهل اقبال نکرد آنگاه فرمود استکبار ورزیدی و آنگاه وی را لمن نمود (...)( اصول الکافی ).

عقل کل حضرت محمد (ص) است و جانشین او علی (ع) که جان او محسوب می شود چنانکه در قرآن آمده «وانفسنا وانفسکم» (آل عمران: ۶۱). چهل کل دومی لعنه الله می‌باشد و او مبدا تکبر است و همان کسی است که ابلیس را گمراه نمود و در دوزخ افکند، ابلیس لعنه الله می گوید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي». (حجر: ۳۹). یعنی به کسی که مرا بوسیله او گمراه ساختی یا با نکرهای که مسبب گمراهی من شد و او لعنه الله در آیه به صورت نکره موصوفه آمده، چون مظهر ظلمات است و هویتی ندارد لفظ (ما) که برای غیر عاقل استفاده می‌شود برایش بکار برده شده چون بهرهای از عقل ندارد و مظهر چهل و تمامی آن است لعنت خدا بر او باد و خداوند با استعمال این لفظ وی را خوار نموده است). (غرر و درر)

و چنین است که از بنی آدم فردی با عبادت و اتصاف به کمالات اخلاقی به مقام قاب قوسین او ادنی رسیده و معلم ملائکه مقربین می‌گردد و آن انسان کامل حضرت محمد (ص) است، چنانکه آدم (ع) به ملائکه آموخت آنچه توان دسترسی بدان را نداشتند. امیر المؤمنین می فرماید: (انسان دارای نفس ناطقه آفریده شده است اگر نفس خود را با علم و عمل تزکیه نماید به جواهر خواهد ماند و چون مزاجش معتدل گردد و از دام اضداد رهایی یابد همچون آسمان‌های هفت‌گانه استوار و مستحکم خواهد گردید).



می‌باشد؛ بلکه سایه‌ی آن، ذات الهی است؛ از همین رو عبادت حقیقی، عبادت کُنه و حقیقت می‌باشد که بالاترین درجات آن را کسی جز محمد (ص) نمی‌شناسد؛ همان کسی که در مسابقه پیروز شد و این لیاقّت را پیدا کرد که همه‌ی خلق به بنده بودن او شهادت دهند.

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «... کمال توحید، اخلاص برای او و کمال اخلاص، نفی صفات از او است؛ چرا که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف می‌باشد و هر موصوف گواهی می‌دهد که غیر از صفت است....»( نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۵؛ احتجاج: ج ۱ ص ۲۹۶).

امام رضا(ع) می‌فرماید: «هیچ شناختی نیست مگر به اخلاص و هیچ اخلاصی همراه با تشبیه کردن، و هیچ نفی کردنی همراه با اثبات صفات برای تشبیه کردن، نمی‌باشد» (توحید صدوق: ص ۴۰؛ عیون اخبار الرضا(ع): ج ۲ ص ۱۲۷) و این مقام و جایگاه حضرت محمد (ص) می‌باشد.

و امیر المؤمنین(ع) فرمودند: «و با ذاتی که جز او کسی آن را نمی‌شناسد، برای خلقت شناخته شده است»( توحید صدوق: ص ۵۰؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۲۷۵)

یعنی با ظهور ذات و تجلی آن در خلق به وسیله‌ی حضرت محمد (ص)؛ پس خداوند با محمد (ص) شناخته شد و کسی محمد (ص) را آن گونه که شایسته‌اش است نمی‌شناسد مگر خداوندی که او را خلق نمود. از همین رو امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: «آن که کسی جز او آن را نمی‌شناسد.....». پس کسی ذات یا الله را نمی‌شناسد مگر او (هو) سبحان و متعال؛ همان طور که کسی تجلی و ظهور آن در خلق را نمی‌شناسد جز او سبحان و متعال.

آری، درب شهر علم بیشتر آنچه در شهر است را می‌داند نه تمامی آنچه در آن است را. بنابراین علی و فاطمه (ع) حضرت محمد (ص) را می‌شناسند، اما نه آنگونه که آن حضرت خودش را می‌شناسد و نه آنگونه که خداوند او را می‌شناسد.

امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: «اگر پرده برای من برداشته شود....»( شرح اصول کافی: ج ۳ ص ۱۷۳؛ حلیة الابرا: ج ۲ ص ۶۲؛ بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۵۳)، در حالی که همان طور که در حدیث آمده است برای رسول خدا (ص) مثل سوراخ سوزنی برداشته شد. (کافی: ج ۱ ص ۴۴۳؛ بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶؛ تفسیر صافی: ج ۵ ص ۸۷).

بنابراین کمال عبادت و اخلاص برای او سبحان و متعال، عبادت کُنه و حقیقت و توجه به او سبحان و متعال می‌باشد نه به ذاتی که توجه به آن در کم‌ترین حد خود خالی از طمع برای به دست آوردن کمال نیست.

از اینجا به جایگاه و مقام پیامبر خدا سید بزرگوار حضرت محمد (ص) پی می‌بریم؛ هنگامی که بقایش را گناهی برمی‌شمارد و وجودش را خطایی می‌داند که از آن استغفار می‌کند و طلب بخشش از او سبحان و متعال می‌نماید و پاسخ از کریم‌ترین کریمان سبحان و متعال با کنار زدن بخش کوچکی از پرده، داده می‌شود؛ که در نتیجه به نوسان درمی‌آید تا آنجا که برای ملائکه‌ی بزرگ کریم خداوند نور او با نور خداوند سبحان و متعال که بسیار والا مقام است، اشتباه گرفته می‌شود. در حدیث معراج از امام صادق(ع) روایت شده است: «خداوند پیامبرش (ص) را به آسمان‌های هفت‌گانه عروج داد. در اولی برکت بر او داد، در دومی.... تا آنجا که می‌فرماید: سپس حضرت به آسمان دنیا عروج کرد. فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح، چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است. پس از این کلام جبرئیل(ع) فرمود: الله اکبر الله اکبر (خدا بزرگتر است)؛ فرشتگان ساکت شدند و درب‌های آسمان

## اسم‌های خداوند سبحان و متعال و سایه‌ای آنها در خلق ظهور ذات و تجلی آن در خلق

# «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

در ضمیرغایب «هو» (او)، (هائ) برای اثبات او و (واو) برای غیب بودنش می‌باشد. از امام باقر(ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود، که «هـ» اثبات ثابت و «واو» اشاره به غیب می‌باشد»( توحید صدوق: ص ۸۸).

باید توجه داشت که ذات و کُنه، فقط در مقام شناخت و تجلّی (یعنی ظهور) با یکدیگر فرق دارند؛ وگرنه او سبحان و متعال، حقیقتی یکتا و بسیط(بسیطا: ساده و بدون هیچ جزئیات مترجم)). است که نه جزئی دارد و نه ترکیبی در آن وجود دارد. او نوری است که برای حضرت محمد (ص) به اندازه‌ی چیزی شبیه سوراخ سوزن گشایش یافت؛ و فقط ذات توصیف شده‌ای بود نه حقیقت و کُنه‌ی که برای تمامی خلائق غایب است، چه محمد (ص) و چه پایین‌تر از او؛ همان‌طور که از اهل بیت(ع) روایت شده است؛ کسانی که هفتاد و چند حرف از اسم اعظم را می‌شناسند و خداوند سبحان یک حرف را نزد خودش در علم غیب ویژه‌ی خود قرار داده است. این معنا در دعا از اهل بیت(ع) روایت و در چند دعا تکرار شده است: «الاسم المکنون المخزون الذی لم یخرج منک إلی غیرک» (اسم پوشیده‌ی نگهداری شده‌ای که از تو به سوی کس دیگری خارج نشده است). (مصباح المجتهد: ص ۸۱۵ ؛ اقبال الاعمال: ص ۲۷۷ و ۲۷۹؛ مصباح کفعمی: ص ۵۲۶)

در حدیث از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی اسمی خلق نمود در حالی که او عزوجل با حروف ستایش نمی‌شود و با لفظ سخن نمی‌گوید و با شخصیت به هیأت جسم درنی‌آید و با تشبیه کردن توصیف نمی‌شود و با رنگ‌ها رنگین نمی‌گردد، اقطار (جهت‌ها) در او راهی ندارد و حدود از او به‌دور است و از احساس هر توهّم‌کننده‌ای پنهان و پوشیده است بی آنکه پردهای باشد؛ پس خداوند آن اسم را کلمه‌ای تام بر چهار جزء هم‌زمان قرار داد به طوری که هیچ کدام از این اجزا بر دیگری اولویت ندارد؛ از آن‌ها سه اسم به جهت احتیاج خلق به آنها ظاهر نمود و یکی را پوشیده نگاه داشت که همان اسم پوشیده شده‌ی نگه داشته شده است و اینها اسمی سه‌گانه‌ای هستند که ظاهر شدند. پس ظاهر، همان الله تبارک و تعالی است و خداوند سبحان برای هر کدام از این اسم‌ها چهار رکن مستخر گردانید... تا انتهای حدیث» ( توحید صدوق: ص ۱۹۰؛ بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۶۶)

هر اسم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال سایه‌ای در خلق دارد؛ سایه‌ی ذات یا شهر کمالات الهی یا اسم الله، حضرت محمد (ص) یا شهر علم می‌باشد. سایه‌ی رحمان \_که درب شهر کمالات الهی است\_علی(ع) است که دروازه‌ی شهر علم می‌باشد و سایه‌ی رحیم \_که درب شهر کمالات خداوندی است\_ حضرت فاطمه (س) یا دروازه‌ی شهر علم است و به همین صورت سایر ارکان دوازده‌گانه‌ی این سه اسم اینچنین می‌باشند. تنها اسمی که هیچ سایه‌ای در خلق ندارد، حقیقت یا کُنه خداوند

## حضرت محمد(ص) عقل کل:

سایه عقلی را که آدمی دارد (اوهام) و وسوسه‌های شیطانی اعم از جن و انس بر آن وارد می‌شود، همانگونه که حق از طرف ملائکه صالحین بر آن وارد می‌شود،پس باید برای انسان معصومی باشد تا حق را با او تشخیص دهد، و مردم از او تبعیت کنند، و آن حجت الهی-انبیاء- و یا اوصیاء- است، که خداوند او را معصوم ساخته، «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَتْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۖ يَتْلُمَنَّ أَنْ قَدْ أَبْلَثُوا رِسَالًا رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جز پیامبری را که خداوند از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت # تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند و خدا بدان چه نزد ایشان است احاطه کامل دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است). (جن: ۲۷-۲۸)

اما غیر انبیاء و اوصیاء (ع) عصمتی نیست مگر به عصمت انبیاء (ع)، و آن‌ها هیچ گونه حیل و مکر و تیرگی ندارند مگر تبعیت آن‌ها، که به آثار پیامبران اکتفاء کنند، و اگر از آن‌ها باز مانند برای آن‌ها عصمتی نیست، و در خیالات و اوهام باطل و شیطانی خود سرگردان خواهند ماند ... «وَهُمْ يُحْشِنُونَ أَئْتُمُ يُحْسِنُونَ ضُغًا» (... و می‌پندارند که کار شایسته انجام می‌دهند) (الکهف : ۱۰۴)

و فکر می‌کنند این جهالت و اوهام آن‌ها که چیزی جز وسوسه‌های شیطان نیست برایشان تمام و کمال و علم و عقل است، و آن چیزی جز چهل و نقص نیست. و امام صادق (ع) درباره ی عقول آن‌ها می‌فرماید: (چیزی جز باطل و وسوسه‌های شیطان نمی‌باشد) (کتاب راجع الکافی : ج ۱) زیرا که عقل همانی است که با آن خدا را عبادت کرده و بهشت را کسب کنیم، و نمی‌توان به بهشت رسید مگر با تبعیت از صاحب عقل کامل، معصوم از طرف خداوند و او یا وصی یا رسول یا پیامبر می‌باشد و با تبعیت از او و عمل به دستورات او عقل انسان کامل می‌شود . «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ای رسول بگو : اگر خداوند را دوست دارید از من پیروی و اطاعت کنید که خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است). آل عمران : ۳۱

و این سایه عقل انسان که خداوند به او داده اگر جواهر علم و معرفت را به او رساند آن هم با تبعیت و پیروی از حجت خداوند و پیروی از دستورات او تا به شش آسمان ملکوتی ارتقاء یابد تا به عقل کامل در آسمان هفتم رسد و از مقربان درگاه خداوند گردد. منزه است خداوند بلند مرتبه که وعده او حق و عملی است.

عقل نخستین آفریده است. اولین عالم روحانی و کلی که موجودات در آن هم تنیده‌اند بی‌آنکه با هم برخورد و اختلافی داشته باشند اهل آن عالم نیز درجاتی دارند که بالاترین آن تماس با عالم لاهوت (سبحانه) است و آن درجه‌ای است مخصوص محمد (ص) و علی (ع) هم جان اوست چنانکه در قرآن آمده است و نیز علی (ع) چنانکه از رسول اکرم (ص) روایت شده ممسوس به ذات الله است، و بعد از مقام این دو بزرگوار (مقام مس عالم لاهوت) درجات دیگری است و آن دو بزرگوار که درود خدا بر ایشان باد بر همه آن‌ها که پایین‌تر از ایشان هستند احاطه و علم دارند و آن‌ها که در مراتب پایین‌تر از آن دو بزرگوار هستند به اندازه مرتبه و درجه خویش نسبت به آن دو معرفت می‌توانند داشت و هیچ کس را توان معرفت کامل به ایشان نیست مگر پروردگار عالم چنانکه پروردگار منزه را کسی غیر از آن دو نمی‌تواند به طور کامل – کمالی که برای انسان ممکن است – بشناسد. از صاحب مقام محمود (ص) چنین روایت شده: (ای علی! کسی خدا را نشناخت جز من و تو و کسی مرا نشناخت جز خدا و تو و کسی تو را نشناخت جز خدا و من). اما عالم دوم، عالم ملکوت است. و آن عالمی است مثالی و صوری عالم جان‌ها و چیزی شبیه به آنچه در خواب می‌بینیم، چون در هنگام خواب از وجود مادی رو گردان شده به وجود ملکوتی یا مثالی و یا نفسی روی می‌آوریم. عالم سوم، عالم مادی است که شبیه به عدم است و بهرهای از وجود ندارد مگر قابلیت وجود و این آخرین درجه تنزل است. وقتی صورت بر ماده افزاضه شد جسم تکوین یافت و این اولین درجه صعود یا بازگشت است. اجسام بر حسب درجات وجودی به جماد، نبات، حیوان و انسان تقسیم می‌شوند و انسان یا ارتقا می‌یابد و به سوی مبدا متعال خویش باز می‌گردد و در عالم عقل و قرب به حی لا یموت شناور می‌شود و یا از ارزش خویش می‌کاهد و به پروردگار خود پشت می‌کند و جز ماده را نمی‌بیند آن ماده‌ای که قابل درک نیست و متعلق علم قرار نمی‌گیرد، مگر آنکه صورت مثالی بر آن افزاضه گردد و بدین ترتیب همچون چهارپایان می‌شود بلکه گمراه‌تر! زیرا وی آفریده شد تا به خدا روی آورد و اندیشه ورزد و حیات ابدی یابد اما وی پشت نمود و نادانی را برگزید و به سوی عدم روانه شد.

امام جعفر صادق(ع) می فرماید: (خداوند عقل را آفرید (از میان امور روحانی و از جانب راست عرش و از نور خدا اولین آفریده عقل بود) آنگاه به وی فرمود: پشت کن، پس عقل پشت کرد فرمود: اقبال کن و عقل اقبال نمود آنگاه خداوند فرمود تو را آفریدم آفریده‌ای بس بزرگ! و تو را بر همه آفریدگانم

فصل رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Facebook.com/AlnajafAlashraf313

فصل رسمی هفته نامه زمان ظهور

Telegram.me/Zaman\_Zohour

فصل رسمی انصار امام مهدی(ع) در پالتاک

Asia and Pacific→iran→lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

فصل رسمی هفته نامه زمان ظهور

Www.Zamanezohoor.Com

فصل رسمی انصار امام مهدی(ع) به زبان فارسی

Https://Almahdyoon.Co